

سویسیالیسم

دوره دوم شماره ۵

ارگان هسته/اقلیت

آذر ماه ۱۳۷۳

وضعیت ایرانیان و اتحادیه سراسری در سوئد

موج وسیع کشتار و سرکوب و وضعیت بحرانی اقتصاد و سیاست در ایران ، میلیونها ایرانی را به خارج از مرزها پرتاب کرد. سیل مهاجر و پناهنده به خارج جاری شد. عده کثیری از این میلیونها زن و مرد و کودک بی آنکه بدانند چه سرنوشتی در انتظارشان است راه فرار پش گرفتند تا سرپناهی بیابند و از حداقل امنیت برای معیشت و زندگی بر خوردار شوند این تحول در مجموع سالها طول کشید.

بسیاری هنوز از فب و تاب و بهت زدگی خلاص نشده اند. اما این مسئله دیگر مسئله محوری جمعیت ایرانیان در خارج از کشور نیست. اعتراضات سراسیمه فروکش کرده است و جای خود را به تامل برای اعتراضی عمیق تر و ریشه دارتر داده است این میلیونها انسان امروز به دور ویر خود آشنا شده اند و آنرا مورد قضاوت قرار میدهند. این آغاز فصل دیگری در زندگی این جمعیت است. نه ستایش کور از جامعه جدید و نه دشمنی کور با آن دیگر محور قضاوت نیست رفته رفته دیگر نگرشی منطقی به اوضاع جدید شکل میگیرد و این جمعیت خود را پیمانه انسان باز مییابد و زندگی معمرلی خود را پی میگیرند، حتی اگر اساسا با زندگی گذشته اش متفاوت باشد تقابل فرهنگی

صفحه : ۵

دستهای پشت پرده جنبشهای بنیادگرای اسلامی

طی دو دهه گذشته جنبشهای اسلامی بنیادگرا در کشورهای حوزه خاور میانه و شمال آفریقا رشد چشمگیری یافته است. بویژه پدیده‌های روی کار آمدن حکومت اسلامی در ایران و به برکت حمایتهای مالی ، تسلیحاتی و ... این رژیم روند رشد قارچ گونه اینگونه جنبشها شدت قابل توجهی بخود گرفته است.

در تحلیل یکی از علل و عوامل مؤثر و زمینه ساز در ظهور این پدیده می باید به دگرگونیهای ساختاری اشاره کرد که طی چند دهه

صفحه ۲

تاریخچه و پیشینه

پروژه همگرایی در جهت کمپین ادیبانه

در این شماره

دیدگاهها : مدل سوئدی

مقدمه :

مقاله زیر تحت عنوان (مدل سوئدی) نوشته " توربیورن لوهکسون " ، آموزگار رشته مارکسیسم در سوئد می باشد که در آوریل ۱۹۹۴ به تحریر در آمده است.

دیدگاه حاکم بر مقاله دید گاهی پراگماتیستی است و نویسنده علیرغم آنکه به پراگماتیسم تا مرزهای معینی نقد می کند خود اسیر این نگرش است در مقاله عواقب سازش " کارو سرمایه " در محدوده محلی بررسی می شود اما تأثیر آن در مبارزات طبقه کارگر طرح نمی شود. اما جهت آشنائی با دیدگاهها و همچنین گوشه ای از تاریخ سوئد بویژه در بعد اقام این مدل و دلایل آن و اشاره ای که به بحران دارد ، با اهمیت است. در این رابطه کرشش خواهد شد که دیدگاههای دیگر را در رابطه با (مدل سوئدی) و وضعیت کنونی اش بتدریج طرح نمائیم.

صفحه آخر

دیدگاهها :

آیا مبارزات سندیکالی

در جهت افزایش

دستمزدها مؤثر

بوده است؟

صفحه : ۱۲

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ، برقرار باد جمهوری شورائی

دستهای پشت پرده جنبشهای بنیادگرای اسلامی

تولد رسمی جهان دو قطبی و سیاستهای اتخاذ شده از سری سرمایه جهانی در مقابله با ظهور پدیده بی بنام اردوگاه سوسیالیسم می تواند آغازگاهی بر شناخت پدیده ای باشد که امروز بشکل سازمانهای اسلامی در همه جا قد علم کرده است. در آن دوره سیاست امریکا و متحدانش در اروپا بر تقویت ملحد و روحانیت و تشویق جنبشهای اسلامی در منطقه حساس خاور میانه و بویژه ایران استوار بود تا بدین وسیله از گسترش نفوذ شوروی جلوگیری بعمل آورند. اکنون پس از نیم قرن تقویت و پشتیبانی از این جنبشهای لرنجایی و علیرغم سقوط اردوگاه موسوم به سوسیالیسم، جناحی از راست ترین گرایش سرمایه جهانی بر این اعتقاد است که حمایت از جنبشهای اسلامی بنیادگرا می باید همچنان ادامه یابد تا از رشد هر گونه جنبش انقلابی، کمونیستی و افکار ترقیخواهانه جلوگیری بعمل آید و امنیت سرمایه مورد مخاطره قرار نگیرد. آنها بر این واقعیت آگاهند که استثمار وحشیانه نظام سرمایه داری و تشدید روز افزون نابرابریهای اجتماعی و فقر و فلاکت عمومی که مدام چه در کشورهای متروپل و چه در کشورهای پیرامونی تشدید می شود زمینه بالقوه شکرسانی و رشد کمونیزم و آرمانهای والای سوسیالیستی است و بر این واقعیت نیز آگاهند که تبلیغات فاشی پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم مبنی بر شکست تمام و کمال کمونیزم و آرمانهای چپ در سطح جهان تنها یک جنگ روانی بی پشتوانه و بی محتوا بیش نیست لذا تقویت جنبشهای اسلامی بنیادگرا و لرنجایی را بهترین و مناسب ترین وسیله جهت مقابله و سرکوب تمامی جنبشهای انقلابی کمونیستی و ترقیخواهانه در منطقه حساسی چون خاورمیانه یافته اند، منطقه ای که چه بلحاظ منابع زیرزمینی و ثروت طبیعی و چه به جهت بازار گسترده و موقعیت استراتژیک همچنان مورد توجه امپریالیسم جهانی است. از آنجا که جنبشهای اسلامی بنا بر ماهیت لرنجایی و وابستگی خود دشمن آگاهی و ترقی و لذا دشمن دمکراسی و آزاداندیشی اند، خود بهترین وسیله سرکوب دگراندیشان و مبارزان واقعی راه

قابل شد و به این واقعیت توجه داشت که بسیاری از این جنبشهای بظاهر "رادیکال" و "ضد امپریالیست" که بر زمینه یک سلسله ناراضیهای عمومی و فقر و فلاکت موجود در جامعه، توده های معترض را جذب می کنند، عملاً "الترناتیوی جز بازسازی همان مناسبات سرمایه داری وابسته اما بنام اسلام و حکومت اسلامی ندارند چرا که مکتب اسلام مبتنی بر مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی است. نمونه بارز آن رژیم اسلامی حاکم بر ایران است که نه تنها با روی کار آمدن آن فقر و فلاکت توده های کاهش نیافت بلکه جرات افزایش نیز یافت، اساس مناسبات سرمایه داری بر قرار ماند تنها اشکال دلالی و واسطه گری سرمایه و در واقع سرمایه داری تجاری نسبت به سرمایه صنعتی گسترش یافت و این نیز از آنروست که توسعه تکنولوژی، فرهنگ متناسب با خود را نیز به همراه دارد که مخالف سنت گرایی است که پایه های کلدت بنیاد گرایی بر آن استوار است. اما توده های نا آگاه کشورهای که به جنبش های اسلامی لرنجایی روی می آورند از ماهیت و اهداف پشت پرده این سازمانهای لرنجایی بی خبرند. رهبران این سازمانها با سودجویی از این بی خبری و استفاده از حربه ملحد در تحمیق و فریب آنها سعی می کنند یا جهت دادن ناراضی توده ای بسوی جنبش اسلامی، در جهت برقراری حکومت اسلامی آنان را بسیج کرده و با وعده پاهان بخشیدن به بی عدالتی های اجتماعی آنان را بفریبند با تمام این احوال اگر رشد بنیادگرایی اسلامی را صرفاً در چهارچوب مقاومت سنت گرایی در مقابل تحولات پدید آمده ناشی از تهاجم سرمایه جهانی محدود کنیم قطعاً ایاماد مهمتری از این پدیده را نادیده گرفته ایم لذا این پدیده را می باید در ابعاد جراتب گسترده تر مورد بررسی قرار داد.

نظری به تحولات پس از جنگ جهانی دوم و

اخیر و بدنبال تهاجم سرمایه جهانی به کشورهای عقب مانده و با در حال رشد خاورمیانه صورت گرفته است و تغییر و تحولاتی که بدنبال توسعه مناسبات سرمایه داری وابسته در این کشورها به وقوع پیوسته است. مناسباتی که گروههای اجتماعی متعلق به ساختار پاپستون و سنتی این جوامع را از روند تولید اجتماعی به حاشیه رانده و هویت اجتماعیشان را مورد تهاجم قرار داده است و تضاد میان مناسبات کهنه و سنتی و مناسبات جدید را دامن زده است. توده هایی که جذب جنبشهای لرنجایی اسلامی می شوند عمدتاً از عقب مانده ترین و منشی ترین اقشار جامعه بوده که در برخورد با فرهنگ سرمایه داری وابسته نیز خود را بیگانه می گویند. و لذا مقابله با آن برمیگزینند. ما این مبارزه از دو جهت لرنجایی است اول آنکه این جنبش ها چه بلحاظ تکنولوژی و چه به جهت پنجاهای اقتصادی اجتماعی، وابستگی بوده و ه گذشته و قرون وسطی نظر دارند و خواستار برای ثوابین و صفراتی هستند که متعلق به وراثتی از تاریخ است که بشریت متمسک آنرا به ناک سپرده است و لذا آنها مخالف آشکار و پنهان تکامل و ترقی اند. دوم آنکه تضاد آنها با سرمایه جهانی از موضع لرنجایی است آنها با اساس استثمار توده ها مخالفتی ندارند بلکه فوئستار سازماندهی استثمار بشیوه خویش اند و همین جا باید به نقش رهبران و سازمانگران این جنبشها که برای جذب توده های نا آگاه و عقب مانده این جوامع، شعارهای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری میدهند، اشاره کرد. بین گره آندگان این سازمانهای لرنجایی و توده های وسیع از هستی ساقط شده اما قریب نوزده که بر این تصورند با بازگشت به عقب می واندن موقعیت گذشته خویش را باز یابند تفاوت

دستهای پشت پرده جنبشهای بنیادگرای اسلامی

دمکراسی، سرمایه‌دین و کمونیسم می‌باشند و درست بهمین جهت حافظ منافع سرمایه جهانی اند. فوئه ایران بهترین گواه بر این واقعیت است و لذا امپریالیسم جهانی یعنی از گروههای اسلامی بنیادگرا نالدرد چرا که به خدا و مذهب نیاز دارد تا بی عدالتی های اجتماعی را توجیه کند. سازمانهای مترجم اسلامی نیز تا حدگامی که به قدرت دست نیافته اند هر چند توده ها را به شورش بر علیه نظم موجود ترغیب می کنند اما وقتی به قدرت دست یافته، هرگونه اعتراض مبارزه یا خدا و جانشینان پیامبرش تلقی می شود و بنام مذهب سرکوب میشود. مذهب اساساً بهترین وسیله تمسک و فریب و مطیع ساختن توده های تحت ستم و استثمار سرمایه دلی به تمکین به شرایط موجود است و تا آنجا مورد حمایت و تقویت و تشویق قرار میگيرد که مانع حرکت سرمایه نگردد.

بهمین جهت است که گروههای اسلامی وقتی از اوضاع نابسامان اقتصادی در کشورهای پیرامونی بهره جسته و ناآگاهترین توده ها را حول خود بچاپه ناجی و آلتزنایب موجود بسیج می کنند باز نگرانی چندانی بدای سرمایه پدید نمیآورند چون در نهایت آن نقشی را برای امنیت سرمایه فراهم میکنند که بدان نیاز دارد. آنها حتی تا بدانجا پیش میروند که در دعوی تمهید تقسیم مناطق نفوذ، بین امپریالیستها بچاپه وسیله ای در دست سازمانهای جاسوسی نقش ایفا می کنند تا شاید از این طریق در قدرت سهم شروند فی المثل در دعوی فرانسه و آمریکا بر سر الجزایر که فرانسه خولستار حفظ سرقمیت خود و آمریکا خولستار چاپکزیبی آنتس، جنبه اسلامی نجات به عامل اجرای سیاستهای سازمان سیا و دولت آمریکا بدل شده است و بیشترین حمایتها را از سوی آمریکا و شریک وفادارش انگلیس و کشورهای دست نشانده ای نظیر عربستان سعودی دریافت میدارد.

جناح نظامی وابسته به این جبهه در حالیکه برای خروج فرانسه از الجزایر فرانسوی کشی راه انداخته است اما رسالت اصلی خویش را که همانا

گشتار روشنفکران و آزادیخواهان و مبارزان راه دمکراسی و ترقی است هرگز فراموش نکرده است. آدمکشان وابسته به جبهه اسلامی الجزایر روزی نیست که سر روشنفکران یا روزنامه نگاری را به سیبانه تیرن شکل ممکن از تن جدا نکنند. آنها در حالیکه ظاهراً اعلام جنگ علیه حکومت الجزایر داده اند، اما قربانیان خود را عمدتاً از میان مبارزان آزادیخواه بر می گیرند. آتش زدن مدارس و مراکز آموزشی، اعلام جنگ دیگری علیه هرگونه آگاهی و روشنگری است.

این جنایات در حالی صورت میگیرد که بسیاری از رهبران اصلی این سازمان آدمکش و جنایتکار در آمریکا و انگلیس در پناهندگی بسر میبرند و مصاحبه های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی ترتیب میدهند و فعالیتهای آزاد آنها در تبلیغ برای جبهه اسلامی الجزایر مورد تا بید دولتهای شرق قرار گرفته و از حمایتهای مالی و تسلیحاتی نیز بر خوردمی شوند.

در این دعوی قدرت که آمریکا می خواهد جای فرانسه را در الجزایر بگیرد و بر منابع نفت و بازار آن دست یابد و از الجزایر عربستان سعودی دیگری بسازد و بالاخره الجزایر را نقطه پرشی برای دست اندازی به دیگر کشورهای شمال افریقا قرار دهد، نقش جبهه اسلامی نجات الجزایر و گروههای مسلح وابسته بدان- که با شستشوی مغزی به آدمکشان حربه ای بدل شده اند - چیست؟ و کدام اهداف را دنبال می کنند و پس از الجزایر کدام کشور شمال افریقا یا خاور میانه است که باید قربانی منافع راست ترین جناح سرمایه جهانی گردد و از ابتدائی ترین دستاوردهای قلب بشری محروم شود.

اثبات اینکه گرویشی از سرمایه جهانی حامی و پشتیبانی جنبشهای اسلامی بنیادگرا و لوتجاعی است چندان دشوار نیست کافی است پرسیده شود: شیخ عمر عبدالرحمن (معروف به خمینی مصر) رهبر جنبش بنیادگرای اسلامی

مصر که حتی برای مقامات امنیتی آمریکا نقش او در انفجار مرکز تجارتی نیویورک به اثبات رسیده چرا همچنان مورد حمایت آمریکا قرار دارد، حتی پس از آن واقعه از آن کشور اخراج نشده است؟ چرا آقای راشدالمنوشی رهبر جنبش اسلامی تونس و همراهانش پس از شکست تلاشها ایشان در سرنگونی دولت آن کشور سر از انگلیس در آوردند و پناهنده آن کشور شدند. و با صد ها تن از اعضای نهضت های اسلامی بنیادگرای لبنان، عراق، الجزایر و... در لندن چه می کنند و بر وجه مراکز اسلامی و مساجدی که بر پا می شود از چه منبعی است آیا اتفاقی است که در هفتم ماه اوت گذشته کنفرانس بین المللی اسلامی به دعوت حزب تحریر و با شرکت ۸ هزار نفر از اقصی نقاط جهان در لندن برگزار می شود و هدف خود را بر قربانی خلافت اسلامی در خاورمیانه اعلام می کند؟ و آیا بر گزاری چنین کنفرانسی عظیم بدون حمایت همه جانبه دولت انگلیس می توانست محقق یابد؟

رابطه جنبش حماس با سازمان سیا از طریق سفارت آمریکا در اردن امروز بر چه کسی پوشیده است اگر این رابطه در گذشته بدلیل نژاد یکی سازمان آزادیبخش فلسطین به شوروی توجیه می شد آیا امروز برای جلوگیری از رشد هرگونه فعالیت انقلابی در سرزمین های خود صفتار فی دوانند ادامه یابد هر چند که آمریکا رسماً اعلام کرده است که رابطه خود را با حماس اکنون قطع کرده است و با جنبش اسلامی افغانستان و رابطه آن با سیا بر چه کسی پوشیده است.

نقشه هایی از این دست کم نیستند و حمایت های جهانی از این جنبشهای ارتجاعی محدود به آمریکا و انگلیس نبوده بلکه دیگر کشورهای بزرگ صنعتی را نیز در بر میگیرد، حتی این حمایتها گاه بدینصورت توجیه می شود که گویا آنها از جنبش های معتدل تر اسلامی در مقابل جناحهای تندروتر حمایت بعمل میآورند اما هدف واقعی این پشتیبانی ها همانا مقابله با رشد جنبشهای انقلابی و

دیدگاهها: مدل سوئدی

اجازه دهید شرح زمینه‌ها را ترک کنیم و به‌تیم مدل سوئدی در خلال درخشش سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ چرخه عملکردی داشت.

مدل سوئدی قصد داشت دو مسأله را همزمان حل کند. کار برای همه و ثبات ارزش پول. وظیفه ساده‌ای نبود. علیرغم اینکه درک می‌شد و هنوز هم درک می‌شود که این دو قابل جمع نیستند. پرهیز از تورم در ضمن ثبات کار برای همه دشوار بود و قبول سطح ثابت قیمت‌ها به بهای بیکاری در سطح معینی تمام می‌شد.

در آغاز دهه ۱۹۶۰ اقتصاد رو به رشد بود و کار برای همه به میزان بالایی وجود داشت لذا مسأله اساسی مبارزه با تورم بود. طبق سیاست تعاون فر تعیین دستمزدها، روابط مزدی از طریق مذاکره تعیین می‌شد نه از طریق عاملین بنگاهها. بر این اساس شرکتهای سودآور با اینکه در توانشان بود اما حقوق بالایی نمی‌پرداختند، در عوض شرکتهای که از چنان سودی برخوردار نبودند در رابطه با سطح دستمزدهای تعیین شده با مشکل روبرو می‌شدند. بعنوان مثال شرکتهای تولید کفش و پارچه بالاچار تعطیل شدند. کارگران بیکار شده این قسمتها قرار شد سرما از طریق یک سیاست قدرقند دولتی در بازار کار به بخش‌های رو به رشد و جاهاتی که به نیروی کار نیاز داشت و می‌توانست دستمزد تعیین شده را بپردازد منتقل شوند. این سیاست تعاونی موجب تاثیر بر برابری بیشتر و علائقی شدن هر چه سریعتر اقتصاد و بازرگانی شد. اما تورم زائی بالای تقاضا می‌بایست بوسیله سیاستهای مالی و اقتصادی چاره شود. اگر بنحوی موقفیت آمیز موفق به پائین نگه‌داشتن تقاضا می‌شدیم مستقیماً بعضی از شرکتهای دچار مشکل می‌شدند آنها میان چاره سازی‌های دولت و سیاست تعاونی دستمزدها - حقوق بالا و تقاضای پائین - کشوده می‌شوند. برای پرهیز از این تاثیرات نامطلوب،

دولت توانست راهی برگزیند که هذخش بالا نگاه‌داشتن تقاضا در محدوده محلی یا برای بخشی از شرکتهای معین بود. تجربه تقاضا در این بخشها نمی‌بایست تورم را در کلیت اقتصاد بعنوان هدف مقابله نادهند بگیرد. در این روش انتخابی مدل سوئدی از کمترین فاصله می‌گیرد. زیرا که او از کاراکتر عمومی شرطهای سیاست مالی و اقتصادی را مورد بحث قرار می‌دهد.

مدل سوئدی که در فرم تصمیم‌گیری به مرکز شهید مشروط بود، بر پایه بدنه بستان مقابل میان سه جریان: دولت، کارفرمایان و کارگران بنا شد. دولت ثبات و رشد یافت کارفرمایان از کار صلح آمیز (بدون اعتصاب و وقفه) برخوردار شدند و کارگران از شرکتهای حقوق‌های واقعی بالاتر و از دولت مزایای اجتماعی دریافت نمودند. بنا بر دو ملاحظه مدل سوئدی بدون تردید موقفیت آمیز بود. بیش از همه سیاستهای تعاونی دستمزدها منجر به تعاون و برابری اینکه در دیگر کشورها معمول نیست، شد. علاوه کمیت نیروی کار بالا رفت چیزی که منجر به جلب زنان در بازار کار و بیش از همه در بخش دولتی شد. وضعیت زنان در دهه ۶۰ و ۱۹۷۰ از این طریق تغییر عظیمی یافت. آنها درآمد مشخص و از این طریق سکوی اجتماعی مختص به خود را در جامعه یافتند. چیزی که آنان را هر چه بیشتر از وابستگی از به مردان رها ساخت.

از سوی راست‌ها این مدل بدلیل آنکه دخالت دولت و اتحادیه‌ها در سیاست اقتصادی مانع رشد می‌شود، مورد نقد قرار گرفت، اما برای این امر بندرت دلیل ارائه می‌شود. این نقد تمکاس یک مخالفت قلمی میان فوندامنتالیست‌های بازار آزاد و کینزی‌ها است و بیشتر جنبه ایدئولوژیک دارد تا عملی.

اما سویی چپ‌ها این مدل برای آنکه هر چه بیشتر تابع علائق سرمایه است مورد نقد قرار

می‌گیرد و بنا بر دو مؤلفه برای این نقد دلیل وجود دارد، اول موضوع مساعد و مثبت اتحادیه در قبال علائقی کردن اقتصاد و بازرگانی است که سقف کار شدیدی را بر کارگران تحمیل می‌نمود و تجربیاتی که از سوء استفاده‌ها وجود داشت. امواج اعتصابات در دسامبر ۱۹۶۹ نشانه مختصری از این ناراضی‌هاست است نکته دیگر انتقاد به نقل مکان ابزاری نیروی کار است. در دوران درخشش مدل سوئدی بسیاری از کارگران بالاچار از زادگاه خود کنده شدند و در بخشهای رشد یافته در سایر مناطق کشور به کار گماشته شدند. این حرکت جمعیت پیشرفت کشور را به جلو راند اما مشکلات فردی و اجتماعی ایجاد نمود.

فناوریهای زیادی حاکی از آنست که بشهریج حفظ مدل سوئدی دشوار می‌شد بعنوان مثال وقتی LO (اتحادیه سرمایه کارگران) برای تعیین دستمزدها در مذاکرات مربوطه با مشکل آشکار روبرو شد با وقتی مستخدمین کمون به سخنی و با فشاری بیشتر از گذشته برای پیش برد علائقشان باید تلاش می‌کردند یا وقتی جنبش کارمندان TCO هم متماثل به اطاعت از رهبری LO نبود. اشباع اقتصاد در دهه ۱۹۸۰ متضمن این بود که کارفرمایان در مقابل افزایش حقوق‌ها نمی‌توانستند ایستادگی کنند.

مدل سوئدی در ساختار ملی بود. باگستوش جهانی اقتصاد و بیش از همه با برداشته شدن موانع قانونی در راه عملکرد ارزها و بهره‌ها، بنگاههای سوئدی کنترل خود را هر چه بیشتر بر اقتصاد سوئد از دست دادند.

اما شاید در دراز مدت علت اساسی شکست مدل سوئدی بستگی به تکامل نیروهای تولید داشت.

مدل سوئدی در ساختار ملی بود یا گسترش جهانی اقتصاد و بیش از همه با برداشته شدن موانع قانونی در راه عملکرد ارزها و بهره‌ها، بنگاههای سوئدی کنترل خود را هر چه بیشتر بر اقتصاد سوئد از دست دادند. اما شاید در دراز مدت علت اساسی شکست مدل سوئدی بستگی

وضعیت ایرانیان و اتحادیه های سراسری در سوئد

زمینه پیشینی انتقادی را نسبت به ارزش های هر دو جامعه قبلی و فعلی در او بیدار میکند که در حالت عادی برای انسانهای اسکان یافته و برمی چنین رشدی دهه ها طول میکشد. برای انسان مهاجر و پناهنده ارزش ها مورد ارزشی قرار میگیرند و این امکان به وجود میآید که در پیاده ارزشهای اخلاقی و فرهنگی هر دو جامعه تعمق کند.

فشار عرف و عادت و اخلاق عمومی و مذهب بشکلی و تا حدود معینی از دوش انسان مهاجر و پناهنده برداشته میشود و نوعی انتخاب برای او مطرح میشود چیزی که انسان ساکن و بومی کمتر در شرایط معمول توفیقش را مییابد. این چیزی است که در سالهای اول با شب و تاب و سردرگمی و نگرانی بری احتیاجات اولیه مقنور تیرد و اینک مجال آن رفته رفته فراهم میشود. در بین فعالترین بخش این جمعیت چنین واکنشی بعینه مشهود است و در سایرین کند، ناخودآگاه و بطئی. برای مهاجر و پناهنده این فرصت دست میدهد که بشکلی تجربی بعد جهانی خود را کشف کند و مرزها را دشمن بدارد، البته این امکان زیر نفوذ عوامل دیگری مثل ناسیونالیسم، تبلیغات مذهبی و اخلاقی و فشار نژاد پرستی و منافع طبقاتی و ... حتمیت خود را از دست میدهد اما بهر حال یک اسکان است. ماحصل این جابجائی و انعکاس آن در ذهن مهاجر یا پناهنده مقایسه ای دائمی میان جامعه قبلی و جامعه فعلی در تمام ابعاد است.

فعالترین حرکت ذهنی او مقایسه ایست که رفته رفته معطوف به انتخاب میشود انتخابی نه لزوماً میان دو چیز بلکه قرارویی به شکل ثالثی که ای بسا چیزی نوین و آرمانی باشد. این مقایسه از سیستم های حکومتی تا شکل و لید، قواره مردم، موسیقی و آواز، عربانی و پرشینگی و بازی و اسکانات کردکی و ... و هر

چیز را در بر میگیرد. این مقایسه در سطح، بو شکل مقایسه ای نیست که مثلاً برای یک تورست اتفاق میافتد بلکه زیر فشار سیستم و ملزومات کار و زندگی و فعالیت جدید و در بطن جدت این امور اجبار برای تطبیق با وضعیت جدید پدید میآید. مجموعاً میتوان گفت این جمعیت در کلیت خود از بهت و حیرت و سراسیمگی اولیه و علم لبات در جامعه جدید بطور نسبی پزر آمده به دور و بر خود مینگرد و میخواند موقعیت جدید خود را هضم و قضاوت نماید. پاره ای میروند تا زیر اجبار ضرورت تطابق یکسره نظم کنونی را با ملحقاتش بی هیچ نقدی آنقدر تقلید کنند تا به ملکه شان تبدیل شود این انتخاب است که از قبل برای همه تدارک دیده شده است. پاره ای با چنگ و دندان نظم اخلاقی - فرهنگی و مذهبی جامعه قبلی را پاسداری میکنند و تا سر حد امکان در مقابل هر گونه تحول در عادت و روش های گذشته میایستند، و کمال مطلوبشان ایجاد حضاری ناسیونالیستی - مذهبی بگرد خویش است، اعتراضشان به جامعه جدید از موضعی عقب مانده و تابع نظم موجود در شرایط قبلی شان است اینها پیغامه اقوام و قبائل بخود میدگرند و در هراس از جامعه جدید بیکنهنگر پناه میروند و دوام و بقای قوم خود را از خدای بزرگ مسئلت مینمایند. گروهی دیگر اما به صف مترجمین در جامعه جدید میپیوندند و هر دو جامعه را نقد کرده طائب روایتی ترین میشوند. خارج از آنچه که بعنوان مسئله عمومی میتوانست مطرح شود اما این جمعیت از طبقات و گروههای مختلف اجتماعی با منافع متفاوت و متضاد تشکیل میشود. که این خود فاکتور اساسی و تعیین کننده در نوع واکنش هر کدام نسبت به جامعه جدید است. خود ویژگی گروهبندهای اجتماعی در بین این جمعیت است که بسیاری از افراد در گذشته متعلق به

طبقات دیگر و گروههای دیگر اجتماعی بوده اند که اینک در جامعه جدید به فرم جدیدی تقسیم بندی شده اند. بسیاری که هرگز کارگری نکرده اند و خیال کارگر شدن را هم ندانسته اند اکنون به طبقه کارگر محول زیست خود ملحق شده اند. حتی اگر هنوز این موقعیت جدید را هضم نکرده باشند بهر حال واقعیت زندگی آنها اینست و رفته رفته در طول یکدهه خود را در وضعیت جدید بجا میآورند و وضعیت طبقاتی گذشته خود را به انبان خاطره می سپارند. اگر چه خاطرات و زندگی گذشته فاکتور مهمی در وضعیت فعلی آنهاست اما در مقابل سر سختی واقعیات زندگی روزمره در نهایت این خاطراتند که عقب مینشینند. اکثریت عظیم این جمعیت متعلق به گروه کارگران و اقشار کم در آمد در جامعه جدید هستند. کار خدماتی و صنعتی و تولیدی در کارخانه ها و شرکت ها عمده نیروی این جمعیت را به خود اختصاص داده است. برای این گروه مشکل نیست که از همان آغاز تناقص خود را با سیستم موجود در پاید، سخت ترین کارها بدترین محله ها، کم مزدترین کارها سهم آنهاست. به علت تا آشنائی با حقوق خود حتی در همین حدی که رسمیت یافته مداوماً خسارات زیادی میبینند. عده ای بکار باصطلاح "سیاه" مشغولند و از هیچگونه مزایای شغلی بر خوردار نمیشوند مداوماً خطر بیکاری آنها را تهدید می کند اولین کسانی هستند که بیکار می شوند و آخرین کسانی هستند که سر کار میروند. در صد بیکاری در میان آنها به نحو وحشتناکی از سایرین بیشتر است. زنانی که در این گروه قرار دارند اگر چه ابتدا بخاطر رهایی از قوانین ضد زن در ایران از این جوامع متشکر میشوند اما رفته رفته در تجربه عینی خود و در کنار مبارزات روزمره زنان محل زیست خود در میابند که حقوق انسانی آنها بسی بیشتر از چیزی است که دارند و آشکارا تفاوت حقوق زن و مرد را در این جوامع نیز در شکل دیگرش لمس میکنند.

این گروه اجتماعی مجموعاً بزرگترین گروه در بین ایرانیان محسوب میشود که از پتانسیل اعتراضی عظیمی هم بر علیه وضعیت جامعه جدید و هم بر علیه نظم اجتماعی سیاسی در

وضعیت ایرانیان و اتحادیه های سراسری در سوئد

ایران بر خوردار است این گروه را گروه کارگران یا بیماری گروه اول می نامیم.

گروه دوم با متخصصین و بوروکراتها

این گروه که دارای مدارک تحصیلی بالا بوده یا شده است اگر چه در بین ایرانیان کم نیستند و نسبت به سایر ملیت ها در بین ایرانیان مهاجر و پناهنده تعداد افراد با مدرک تحصیلی بالا بیشتر است اما همه این اقبال را نمی پند که در بوروکراسی محل زیست خود جذب شوند و مشکلات بسیاری پیش پای این گروه است. عده ای سر خورده شده و به مشاغل پائینتر روی می آورند و حتی به کارگر تبدیل میشوند و معمولا مجبور میشوند به چیزی پائین تر از مدرک تحصیلی شان رضا دهند. اعتراض اکثریت این گروه در همین محدوده شکل میگیرد و خلاصه میشود بعضا مسائل عمومی مثل راسیسم و نژادپرستی خارجی و ... مورد توجه و مواجعت آنهاست. صرف نظر از عده ای از آنها که بنا بر آگاهی و انتخاب فردیشان خود را در کنار اعتراضات نوده های مردم بومی و پناهندگان و مهاجرین کم در آمد و کارگر می بینند مابقی به اشکال مختلف از سایر گروهها فاصله گرفته و بیشتر به تلاش فردی خود در جهت الیفات لیاقت و شایستگیشان می پردازند و بیشتر از طریق رقابت در عمل و جذب توجه مدیران و رؤسا به حل مسئله خود میپردازند. آنها بنابر نوع آموزش و تخصصشان در محدوده ای از جامعه قرار می گیرند که به همه لحاظ از اقدار پائینی جامعه فاصله دارد و بیشتر در محدوده کار فرمانایان و مدیران ظاهر میشوند. بخشی از این گروه سالها قبل از انقلاب به خارج آمده اند یا دست کم در خارج تحصیل کرده اند و به اشکال مختلف با خارج ارتباط داشته اند. بعضی از آنها حتی سیاسی های قبیعی هستند که بعضا به (چپ) تعلق داشته اند، تعداد آنها بسیار کم است و اغلب در بوروکراسی کشورهای

مربوطه جذب شده اند. اینها اگر چه سالهاست که اداره می کنند اما نسبت به مقامات بومی از پشتوانه اجتماعی - فرهنگی عمومی برخوردار نیستند مثل روابط با مقامات اداری و آشنائی های قبلی و سفارش واریتی و ... هر آنچه که يك بوروکرات در سیستم بوروکراتیک برای پیشرفت نیاز دارد. پاره ای از آنها به عضویت احزاب خارجی در قدرت در آمده اند اما همچنان اعضای ساده و بی پشتوانه ای هستند. مجموعه این گروه به قوانین بقایه آیه های آسمانی مینگرند و مرعوب بوروکراسی بوده سعی میکنند این روحیه را به دیگران تسری دهند و هرگونه اعتراضی را تحت عنوان توحش و نا متعلن بودن گروههای ایرانی محترض ارزیابی میکنند و آنرا مورد تمقیر قرار میدهند. با آنکه شاهد اعتراضات مردم بومی هستند اما بنا بر منافعشان ترجیح میدهند کاسه از آتش داغتر باشند و جانب وضعیت موجود را بگیرند. چشم انداز تحول برای این گروه در جامعه ایران از يك استحاله فراتر نمیروید. پلاگرم متناسب با وضعیت آنها برای حرکتهای اجتماعی مدارا یا رژیم ایران و حرکت در چهارچوب قوانین کشور محل زندگی است و نعمل به فعلی طبق آن باید پیش رفت و نه حتی در چهارچوب کلیت آن.

گروه سوم یا سرمایه داران

گروه دیگر سرمایه دارانی هستند که با پولی که از ایران خارج کرده اند برای خود دم دستگاهی راه آن داخته اند تعداد اندکی از آنها توانسته اند در سطوح نسبتا بالای سرمایه جایی برای خود باز کنند مابقی به دلالتی مشغولند. بخش بزرگی از آنها رابطه خود را با ایران حفظ کرده و با بازرهای ایران رابطه مستقیم دارند نه در محدوده ایران بلکه در روابط خارجی خود تمایلی به مخالفت با رژیم ایران ندارند و مخالفتشان بیشتر در رابطه با قیود و بندهای تجاری و روابط بین المللی است. دعوی

چنانچه های مختلف سرمایه داری ایران بر سر تقسیم ارزش اضافی و چگونگی اداره سرمایه ها که توسط سخنگویان سیاسی این جناحها بعضا تا طلب سرنگونی رژیم کش میاید مانع از آن نیست که سرمایه هایشان آزادانه به ایران رفت و آمد کند. از قیایق اسلحه تا تامین لوازم پزشکی ارتباطات غیر مستقیم یا مستقیم رژیم را با هر کس و هر کجا که ایجاد کند بخشی از این گروه بهره دارند، حتی بعضا تمامی امکانات خود را در اختیار رژیم می گذارند تا از این سرمایه اشان گزندی نبیند حتی برخی به مامورین رژیم تبدیل شده و یا بوده اند. پاره ای از آنها با استفاده از نیروی کار سایر مهاجرین و پناهندگان با حقوق و مزایای برابری کمتر از حد معمول و حتی ایجاد کار سیاه از استثمار آنها پولهای کلانی به جیب میزنند. این گروه طالب امنیت برای سرمایه خویش است و تحولات سیاسی و نژادپسندی و دوری کش را با سایرین بر این اساس تنظیم می نماید.

گروه چهارم یا خرده پانان

کسانی هستند که با سر هم کردن مبلغی سرمایه از طریق ورم یا فروش تمامی هستی خود اقدام به باز کردن دکه یا مغازه ای نموده اند. اینها معمولا روزانه ۱۴ یا ۱۸ ساعت کار میکنند و از کار مجانی خانواده و دوستانشان نیز استفاده میکنند مع الوصف تعداد کمی از آنها موفق میشوند خود را به گروه سرمایه داران منتقل کنند. پاره ای آنها موفق میشوند خود را به گروه سرمایه داران منتقل کنند. پاره ای از آنها با جمع آوری کمک از دوستان قدیمی خود سرمایه اولیه لازم را تهیه و بعضا موفق به باز پرداخت آن نشده اند و بعضا هم علیرغم موفقیت در حرص بی انتهای خود باز پرداخت این بدهیهارا به فراموشی سپرده اند. آنها مداوم در خطر ورشکستگی و پرتاب شدن به صف حقوق بگیران کم در آمد و کارگران هستند. اینها از کارگر شدن و حقوق ماهانه گرفتن بیزارند اما برای سرمایه دار شدن نیز آرزو تنها کافی نیست شرایط بسیارو امکان استفاده هر چه بیشتر از نیروی کار دیگری لازم است و تن آسانی و آزمایش زمانی میسر است که استثمار دیگران میسر شده باشد. در بازار رقابت و ضرورت تردمستی و کلاه برداری برای همه این تضمین وجود ندارد که

وضعیت ایرانیان و اتحادیه های سراسری در سوئد

آرزویشان بر آورده شود. پاره ای از آنان به دلالی جزء رضا می‌نهند و برای سرمایه داران چه ایرانی و چه خارجی کار میکنند.

صرف نظر از برخی که شرایط متفاوتی دارند این گروه کمتر در مسائل اجتماعی فعال است و تا آنجا که سرمایه دار سخن را حذف خود قرار داده است تنها مسائل را می‌پندرد که به این حذف کمک کند. احتیاط و ملاحظه کاری این گروه از آنروست که بین دو گروه دیگر معلق است و هر دو را می‌خواهد داشته باشد در حالیکه عشق و علاقه اش کاملاً به گروه سرمایه داران نزدیک است و منطبق است با گروه کم در آمد ها و کارگرا هم حشو و نشر دارد هر چه نباشد مشتری های خوبی هستند و به آنها بعنوان لشگری در جهت منافع خود می‌نگرد. به خاطر تخطی های روزنه اش از قانون مثل بوروکراتها قانونی نیست و بسته به مورد با مسائل کنار می‌آید. پلاکفرم متناسب با منافع و روحیه این گروه در حرکت های اجتماعی آن پلاکفرمی است که فراگیرتر باشد بدون آنکه محتوای آن از خواست بوروکراتها فاصله بگیرد و منافع دیگری را نامین کند. اینها به ظاهر قضیه اهمیت می‌دهند و بر خلاف بوروکراتها که جمعیت را بیشتر در شکل نمایشی اش بها میدهند و برایش تمدد فقط در رای گیری ها اهمیت دارد اینها مایلند و می‌خواهند هر طور شده دل جمعیت را بدست آورند و به اصطلاح مشتری ها را نتار کنند. از اینرو می‌خواهند ظاهر قضیه پنهان باشد که همه را جذب کند. این هنر را تنها این گروه دارند، همانطور که میشود زیر پیراهنی بنبلی را که دیگر کسی نمی‌خورد با عکس چنگورا یا فرقی نمی‌کند با عکس مایکل چکسون بسته به مورد آرایش کرد و دو برابر قیمت فروخت میتوان با پلاکفرم هم چنین کرد مهم اینست که مشتری جلب کند بدون آنکه محتوای تغییر کرده باشد.

طبیعتاً در بین افراد این گروهها استثنائات

زیادی وجود دارد و کسانی هستند که در مرز این گروهها به این یا به آنسو نزدیکترند اما استخوانبندی این جمعیت را گروهبندهای ذکر شده میسازد.

و حال میپردازیم به (اتحادیه سراسری ایرانیان در سوئد) که بر بستر چنین اجتماعی طرح شد.

در روند زندگی روزمره این مردم قبل از آنکه خود را پناهنده یا مهاجر بدانند از منافع و موقعیت خود دفاع میکنند و بر اساس آن با مسائل پناهندگی یا مهاجرت خود بر خورد می‌نمایند. البته این مانع از آن نیست که استثنائات زیادی را مشاهده کنیم.

در چنین تقسیم بندی اجتماعی همواره ضرورت تشکیل از سوی گروههای مختلف و با اهداف مختلف طرح میشود. حتی این ضرورت از سوی اداره مهاجرت سوئد نیز طرح شده بود.

طرح آنها ایجاد يك اتحادیه از انجمنهای ایرانی بود و میخواستند با گروه و افراد معینی بعنوان نماینده ایرانیان رویرو باشند زیرا کنترل جمعیت عظیم پناهنده هزارنفره ایرانیان در سوئد برایشان کاری آسان نبود. طبیعتاً آنها میخواستند در چهارچوب قوانین اداره مهاجرت تشکلی بوجود آید و یقیناً سرکردگان آن باید مجریان این قوانین و رابط اداره مهاجرت با ایرانیان میشدند. این تشکل هیچ منافعی برای ایرانیان نمیتوانست داشته باشد جز آنکه برای چند نفری که در راس قرار میگرفتند دفتر و دستگی بوجود میامد. از آن گذشته ایرانیان ترجیح میدادند اگر قرار است در چهارچوب قوانین اداره مهاجرت به مسائل آنها پرداخته شود خود مأموران سوئدی برای این کار هم آموزش دیده تر و هم با تجربه ترند و احتیاج به يك گروه واسطه نیست. این طرح با شکست رویرو شد و لذا بوروکراتهای ایرانی میدان آمدند. بهر حال عزم جزم کرده بودند که هر طور

شده چند نفری را بعنوان نمایندگان ایرانیان رسمیت دهند. کم نیوده اند انجمن های ریز و درشتی که جمع شوند و به این خواست گردن نهند. در بفل گوش نیروهای مترقی و معترض به وضعیت کنونی این جمع داشت شکل میگرفت و قرار بود نماینده کل ایرانیان بشود. از سوی مخالفین سیاسی بر خوردهای متفاوتی با این فضا به صورت گرفت. اما از ویژگی های این مورد این بود که اکثریت قریب به اتفاق گروههای فعال اجتماعی در استکهلم یا برعکس این فعالیت نهادند اگر چه پس از مدتی برخی از آنها عرصه را رها کردند آنهم نه بعد از آنکه تکلیف این تشکیلات را در مبارزه ای رو یا رو با سایر مدعیان راست و چپش روشن کرده باشند بلکه درست وقتی که باید در هر قدم عملی این مدعیان را انشاء مینمودند و آلتونایور مترقی خود را به تضایف عموم مینهادند. این شیوه بر خورد که رادیکالیسم منفصل را نمایندگی میکند فشار عینی را بر دوش راستها کاهش داد. و صف منفصلین عملی این عرصه را تضعیف نمود عمده ترین گروه در بین این دسته شورای پناهندگان بود این گروه رادیکال با ترک صحنه واکتفا به نفی آن پناهندگان و مهاجرین را گذاشت تا اگر تشکل مترقی ایجاد نمودند خورش کنند. گروه دیگر که عمده ترینش هواداران سازمان مجاهدین خلق در استکهلم بودند یکسره قام حرکت و فعالیتش را منتصب به جمهوری اسلامی و جاده صاف کنهای آن نمود. نه آن رادیکالیسم منفصل و نه این احاطت غیر انسانی به همه نتوانست و نمیتوانست وجه انتقادی این حرکت را تقویت کند. با این همه اما گروههای مختلف اجتماعی از زاویه دید خود برای شکل دادن این حرکت فعالیت میکردند.

نخست و در اولین قدم بوروکراتها بودند. کسانی که سالها خاله ادارات دولتی سوئد را خورده بودند و سودترین بی لشکری بودند که کسی حرفشان را نخوانده بود و حالا موقعیتی یافته بودند تا به اداره مهاجرت سوئد بگویند افراد لایق و کار آملی هستند و اگر در موارد دیگر کم و کاستی دارند در این مورد از اداره مهاجرت کار آمدترند و تشکیل مورد نظر او را فقط آنها میتوانند سامان دهند کسانی که حسرت

وضعیت ایرانیان و اتحادیه های سراسری در سوئد

مشاغل دولتی در دلشان مانده بود.

خیل این بوروکراتها پیوسته و اینها نیز سعی میکردند بگریزند از بوروکراتهای قدیمی در این امر لاین تردید اینها که بعضا پشتوانه سیاسی هم داشتند کم همت هستند و به میدان آمدند. حرف اساسی آنها این بود که کاری ندارد چه کسی با رژیم ایران موافق یا مخالف است آنها میخواهند که در چهارچوب قوانین اداره مهاجرت فعالیت کنند زیرا در غیر اینصورت اداره مهاجرت آنها نخواهد پذیرفت. آنها مدعی بودند که شرکت در اعتراض علیه جمهوری اسلامی و جنبش های اعتراضی مثلا علیه بیکاری و ... وظیفه آنها نیست و کاری به این کارها ندارند آنها میخواهند کاری (فرهنگی) بکنند و تئوریسین آنها نوعی (یتیم خانه) را پیشنهاد مینمورد. این موضع نه تنها به دلالت و بوروکراتها خوش میآید بلکه جمهوری اسلامی را هم ارضاء میکند به نحوی که در کیهان هوایی رهنمود داد سیاسی ها را بیرون بزنند. محور تشکیلات از دیدگاه این گروه قومیت ایرانی است و نقطه اشتراک نه مشکلات روزمره بلکه هویت ایرانی است. وظیفه تشکیلات هم پاسداری اعیاد و جشنها و (یتیم دلریست).

زیر نشار افکار عمومی این گروه پلویوت که در چهارچوب حقوق بشر موضع گیری کند.

در مقابل گروه دیگر فیخر است این تشکیلات گوش فرمان اداره مهاجرت و بوروکراتها باشد و میخواست این تشکیلات مستقل بوده و طبق نیاز مردم معمولی و بیانگر اعتراض آنها علیه جمهوری اسلامی از یکسو و قوانین ضد پناهندگی، تبعیض، بیکاری، راسیسم و بی حقوقی های دیگر و کاهش حقوق اجتماعی از سوی دیگر باشد. آنها جمهوری اسلامی را اساسا ضد انسانی دانسته و دفاع از مبارزات مردم ایران را بر علیه آن وظیفه خود میدانستند و معتقد این ملیت ما نیست که ما را بهم وصل

میکند بلکه درد مشترک ماست که ما را بهم نزدیک میکند. این گروه معتقد بودند که قی توان و نباید خود را در حصار قوم و ملیت خویش پنهان نمود و برای مبارزه در راه احقاق حقوق خود باید جنبش های اعتراضی موجود در جامعه شرکت نمود. از اینرو خود را هندوش سایر همدردان خود در ملیتهای دیگر و همچنین مردم سوئد میدانستند. تشکیلات در این رابطه پل ارتباطی بود با مردم سوئد و تنها راهی بود که از ایزوله شدن جامعه ایرانی تحت یک تشکیلات ناسیونالیستی جلوگیری میکرد. آنها همچنین خواهان تشکیلاتی دموکراتیک و شورشی بودند که طبق آن اولاً مسئولین از طرف انتخاب کنندگانشان هر لحظه قابل عزل بوده دوماً انضواء و فایندگان فعال باقی بمانند نه آنکه پس از رای دادن به یک یا چند نفر رئیس به خانه ها پشان بروند زیرا نمی خواستند سازمانگر مشاغل آب و نان دتر برای برای یک گروه معین شوند پلاکفرم آنها مبتنی بر منافع و خواست اکثریت ایرانیان بود که جزو خیل عظیم بیکاران یا کارگران کارخانه ها و ائتشار کم در آمد جامعه سوئد شده اند یا گروهها و افراد وادیکالی که خواهان پیشرفت فرهنگ و تشکیلات پلجیری در میان ایرانیان بوده و از جنبش های اعتراضی علیه وضع موجود دفاع میکنند.

گروه دیگری نیز میدان آمده بود که رسالت اصلی اش میانه بازی بود. این طیف از آنها که بالاخره مجبور به انتخاب در عمل میان یکی از دو گروه است در نهایت افرادی از آن به گروه اول و تعدادی به گروه دوم نزدیک میشوند و شدت. خواست این گروه عکس العمل سودی در قبال نقض حقوق بشر در ایران بود. فاینده گروه اول یعنی بوروکراتها هر چه فریاد زد که این همان چیز است که آنها هم مطرح کرده اند به خرج کسی نرفت. از مشخصات هر دو گروه

میانه باز و بوروکرات این بود که از نام شوراه مثل چدام پرهیز میکردند و در بین آنها کسانی وجود داشت که خود را در نوشتجات سازمانیشان طرفدار شوراها میدانند، شاید منظورشان دنیای پس از مرگ است. موضع این گروه منطبق با خواست و منافع اغلب مغازه داران جزء و کسانی بود که امید رسیدن به بالا را دارند در حالیکه همواره بر لبه پرتگاه ورشکستگی اند. آرزوی سرمایه دلرشدن آنها را به بالا متصل میکند و پائین دست خود را خوار و بی مقدار میدانند.

دو دیدگاه اصلی چنان از هم دور بود که لاجرم هر کسی به راه خود رفت و بخش بزرگی از میانه بازان با گروه اول یعنی بوروکراتها رفتند. عمده ترین گروه در بین این بخش طرفداران راه کارگر در سوئد بودند که به گروه اول یعنی بوروکراتها و اکثریتی ها و توده آنها پیوستند. و بخش دیگر اگر چه با گروه دوم خارج شد اما اینک رسالت میانه بازی را میان گروه دوم و مجاهدین بعهده گرفته است. کسانی که خود را (چپ) میدانند و بسیار مایلند به این نام خوانده شوند کمک کردند یا گذاشتند تا خواسته های وادیکال از بطن این تشکیلات حثف شود و درست به همین دلیل بود که حتی نیروهائی که در لرحماع خود وادیکالند حرفی برای گفتن بیابند. سلاخی که از آنها به بیرون پرتاب شد یعنی خواست سرنگونی جمهوری اسلامی که خواست عمومی پناهندگان و مهاجرین ایرانی است را کسانی برداشتند مثل مجاهدین که خود طالب یک جمهوری اسلامی دیگرند و اعمال ضد دموکراتیکشان از هم اکنون ماهیت آنها را بهینه نشان داده است. یک جمهوری اسلامی سرمایه داری به رهبری مردم و بسمود پشتوانه پرچمی است که هوالاران مجاهدین در سوئد بر علیه باصلاح اتحادیه اول برداشته اند و برای جلب میانه بازان دیگر در هوا تکان میدهند. این پرچم سرمایه داران ناراضی ایران است بر علیه دولت مردان کنونی در ایران و نه پرچم اعتراض پناهنده و مهاجر بر علیه نظم اجتماعی ظالمانه و غیر انسانی در ایران.

آنچه که امروز خود را اتحادیه سراسری اول

وضعیت ایرانیان و اتحادیه‌های سراسری در سوئد

البته تروها و جاسوسی علیه ایرانیان و نا اعلنی‌ها ربطی به " سرو سامان دادن به وضع ایرانیان " ندارد، شاید کار دیگران باشد، اما کی؟

"یک اتحادیه سراسری باید متافع مهاجرین را در محدوده سیاست های مربوط به مهاجرین و اقلیت ها در نظر بگیرد و فعالیت های آن بر راستای محور فرهنگی و اجتماعی انجام پذیرد"

دستور العمل صادره از طرف دولت سوئد شماره ۲۷۲ به تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۸۶

نقل از جزوه منچهر تقوی بیات
"به اتحادیه ای کمک مالی پرداخت میشود که در طی آخرین سال مالی حداقل هوار نفر به طور انفرادی حق عضویت خود را به آن پرداخت کرده باشند..."

همان جزوه منچهر تقوی بیات
" تلاش در جهت ارتباط و هماهنگی با اداره مهاجرت سوئد و سایر تشکلهای سازمانهای ذینفع و ذی نفوذ "

اساتمامه پیشنهادی کمیته مرقت تدابیر اتحادیه

در این اساتمامه غیر ایرانیها نیز میتوانند عضو شوند اما وظیفه اتحادیه " پاسداری از آئین های ملی و میهنی (نوروز، سنه، مهرگان ...) است.

در نوشتهجات اکثر کسانی که امروز در هیئت مدیره و از جمله روسای این اتحادیه اند آزادی یک تلوویزیون و روزنامه سراسری بزبان فارسی البته غیر سیاسی به اضافه کتابخانه بزرگ و خانه سالمندان و کاخ جوانان امری مشترک است، چیزی که مورد نظر اداره مهاجرت نیز هست.

خلاصه و نقل یعنی از هر دو منبع ذکر شده در حادله بپگذاری درخانه یکی از اعضای حزب دموکرات این روسا جمهوری اسلامی را محکوم نکرده‌اند زیرا برایشان دلائل قانونی در این رابطه وجود نداشت. ایضا قام تروهای انجام شده

تا کنون که رسماً از سوی دولتهای مختلف، جمهوری اسلامی علورغم یقین عمومی مجرم معرفی نشده است شامل این اتماض رؤسا قرار میگردد.

پس از بیشتر از چندین ماه مباحثه، مناظره و مصاحبه در بیشتر از ده راهبری محلی و ده ساعت بحث عمومی در سمینارها و کنگره بالاخره این بند به پیشنهاد گروه میانه و تصریب کنگره حاصل آمد "

"مسئولین اتحادیه وظیفه دارند در مورد مسائلی که خارج از سوئد اتفاق می افتد موضع گیری موردی قایند " و بنیسان جمهوری اسلامی از زیر ضرب مخالفت خارج شد و به آینده مرکول شد تا اگر خلاف حقوق بشر کاری کرد بطور موردی محکوم شود نه آنکه اساس موجودیتش خلاف حقوق انسانی مردم ایران تلقی شود. از این طرف تر می شد خواست پروکراتها را تزئین فرد.

س - لوسی

دیدگاهها : مدل سوئدی

به تکامل نیروهای تولیدی داشت. مدل سوئدی در زمانی شکل گرفت که صنعت مهر خود را بر کار زده بود. کاری که دلاری وحشت نسی و با ساختار اتحادیه متناسب بود. بهمراه تکنیک جدید کامپیوتر، و جامعه میشی بر انفورماسیون شرایط جدیدی بر عملکرد - کار - و فرم محل کار رابطه کارگران با کارفرما و غیره حاکم شد. مدل هیرآرشی تشکیلات در کارخانه ودنیای اتحادیه دیگر کارائی ندارد و میروود تا با چیز نوبنی جایگزین شود، چیزی که ما هنوز بر آن اشراف کامل نداریم. این بدان مانع است که تکنیک مورد استفاده ما در دهه ۵۰ و ۱۹۶۰ برای پاسداری

ازکار برای همه و برابری و امنیت دیگر کارآمد نیست. اما حذف کماکان بقوت خود باقی است و در این نکته دلیلی برای سازش وجود ندارد. حل مساله مستقیماً در بازگشت واپسگرانه به گذشته (مدل سوئدی) نیست.

تورنیرن لریکسون آپریل ۱۹۹۲

ترجمه : ارس

دستهای پشت پرده جنبشهای بنیادگرایی اسلامی

کمونیتیسی است.

نکته دیگری که می باید مورد توجه قرار گیرد و به پایان جنگ سرد و فروپاشی اردوگاه موسیالیسیم، بنوعی مرتبط است مسئله پندید آوردن یک " تهدید جهانی " جدید برای کشورها ی بزرگ صنعتی بنام جنبشهای اسلامی بنیادگرا " است. درحالیکه جناحی از راست ترین گرایش سرمایه جهانی خود حامی و پشتیبان و مشوق جنبشهای ارتجاعی اسلامی است اما در تبلیغات خود چنین وانمود میسازد که جای تهدید کمونیزم را تهدید بنیادگرایی اسلامی گرفته است و ازاین طریق از یکسو صنایع تولید اسلحه را که پس از پایان دوران جنگ سرد به رکود گرفتارند پر رونق میسازد و از سوی دیگر بازار فروش برای آن فراهم می نماید. این بازار عمدتاً همان کشورهائی هستند که جنبشهای اسلامی در آنها پرورش می یابند.

با توجه به عوامل ذکر شده در بالا، شاده لوحانه خواهد بود اگر پندیده ای بنام رشد قارچ گونه جنبشهای اسلامی بنیادگرا و ارتجاعی را ناشی از جاذبه اسلام در جلب توده ها - آتچنان که جمهوری اسلامی مدعی است - بدانیم و یا صرفاً از عولرض تهاجم سرمایه جهانی به کشورهای عقب مانده بحساب آوریم بلکه باید پشتوانه جهانی و حمایت سرمایه جهانی از آنرا و پناه عاملی تعیین کننده در نظر داشت و به افشای آن در سطح جهان دست یازید.

نسترن

صورتی یک پروژۀ

در پی پروژه های مشترك فعالیت چپ در زمینه های مختلف، بخشی از نماین چپ متشکل از گرایشات مختلف، منظور رشد فرهنگ چپ، اقدام به ایجاد يك پروژه ترجمه، تالیف و نشر نموده اند. بنابراین نشر اولین کار، دومین کار فعالین این پروژه "مارکسیم و دیکتاتوری پرولتاریا" اثر حال دریبر - مونتئی جانسون در دست انتشار است، علاقمندان به همکاری و یا تهیه آثار منتشر شده می توانند، با آدرس "نشر بیدار" تماس برقرار نمایند، در ضمن برای آگاهی بیشتر از افاق کار فعالین این پروژه، در زیر اقدام به بیان همکاری این پروژه می نمایم.

پروژه همکاری جهت گسترش ادبیات چپ I

بحران چپ که از اواخر دهه هفتاد آغاز شده بود، با فروریزی کشورهای نوع شوروی شدت و وسعت بیسابقه ای یافت. در نظر بسیاری، اندیشه ها و آرمانهای چپ اختیار و مقبولیت خود را از دست داده و روحیه پاس و شکست حکمفرما شده است. امید به تحقق جامعه ای آرمانی که شاید قدمتی برابر با تاریخ بشر داشته باشد به آنچنان ناامیدی تبدیل شده که بعضی سرمایه داری را پایان نسبتاً "مطلوب" تاریخ اعلام می کنند. تصور بحران چپ آنچنان نظرها را بخود جلب کرده که بسیاری از مشاهده بحران سرمایه داری غافل شده اند و پلیدی و کثافات این جامعه را بدست فراموشی سپرده اند.

چپ ایران که شکست انقلاب ۵۷ را نیز پشت سر دارد در بحران مضاعفی بسر میبرد و روحیه تسلیم و یأس و یا سردرگمی تقریباً آنرا به فلج کشانده است. اما چپ بیان ضرورت نقد جامعه موجود است. نقدی ریشه ای که تضادها و مشکلات را در چهارچوب روابط موجود غیرقابل حل میداند و برای تحقق جامعه ای نوین مبارزه میکند. چپ سلاح انتقاد را علیه خود نیز باید بکار گیرد و در شرایط کنونی نقد گذشته و نظراتش بیشتر از هر زمان دیگر در دستور روز قرار میگیرد. تلاش برای برون رفت از بحران حتماً جنبه های متعددی دارد که در اینجا نمیخواهیم یکایک آنها را برشمایم. فقط میخواهیم بر یکی از آنها انگشت تأکید بگذاریم و سهم خود را هر قدر جزئی در این راه ادا کنیم: **گسترش و غنای ادبیات چپ**. ترجمه و تالیف آثاری بزبان فارسی که با روح انتقادی مسائل چپ را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و نیز تألیفاتی که به تحلیل شرایط و وضعیت ایران بپردازد. اما برای این کار باید افقی گسترده تر از وظایف و اهداف سازمانی و گروهی را در پیش رو داشت، افقی که منافع عمومی چپ را دربر میگیرد؛ یک متن گسترده فرهنگی از تاریخ، سیاست، اقتصاد تا فلسفه و ادبیات و هنر، فضایی تنفسی و جایگاهی برای نشر و نمای جریانات مختلف فکری؛ متنی که چپ را در گستره ای همه جانبه با جامعه و بخصوص با حیات فکری آن پیوند میدهد، و همزونی چپ بدون آن غیرقابل تصور است. اهمیت و وسعت این کار بیش از آنستکه در ظرفیت و توانایی گروهی اندک بگنجد. از اینرو کوشش ما بر آنست که برای هماهنگی و بسیج امکانات بین افراد و کانونهای مختلف فعالیت ارتباط برقرار کنیم و بدین وسیله از کلیه علاقمندان و صاحب نظران درخواست میکنیم تا با همکاری و پیشنهادات خود به پیشبرد این امر کمک رسانند.

بعنوان گام نخست در این جهت، ما انتشار آثار زیر را در دستور کارمان قرار داده ایم:

- | | | |
|-------------------------------------|-------|---------------------------------|
| ۱ - مارکس - انگلس و دموکراسی لیبرال | نشر | نوشته مایکل لوین |
| ۲ - مبارزه طبقاتی | | نوشته کارل کائوتسکی (منتشر شده) |
| ۳ - تحلیلی از روحانیت شیعه | بیدار | نوشته ح. آزاد |
| ۴ - فراسوی سرمایه | | نوشته مایکل لیویس |
| ۵ - مارکسیم و دیکتاتوری پرولتاریا | | حال دریبر - مونتئی جانستون |
| ۶ - انقلاب کار | | مقالاتی از لوموند دیپلماتیک |

صادر حساب بانکی،
Rahmanian - K.
Stadtparkasse Hannover
Konto Nr. : 18996450
BLZ : 25050180
Germany

جهت دریافت کتابهای منتشر شده لطفاً بهای آنرا
به شماره حساب بانکی ذکر شده واریز نموده و یک
نسخه از رسید آنرا به آدرس تماس ما ارسال نمایید.

آدرس تماس :
Postfach 5311
30053 Hannover
Germany

صحت می‌کنند، منظور و هدفشان ارزش اضافه است، چرا؟

اگر دستمزدها را بیان پولی ارزش نیروی کار تعریف کنیم، دستمزدها حریص تقسیم کار اجتماعی به کار لازم و کار اضافه تقسیم شود، در اینجا از نوع کار صرف نظر می‌گردد، در اینجا صحبت از این نیست که تنها بخش‌های تولیدی و یا مولد ایجادگر ارزش اضافه و یا در آمد ناویژه ملی هستند، و بخش خدمات نامولد است و از همان ارزش اضافی که در بخش تولید زاده می‌شود سهمی را به خود اختصاص می‌دهند، بلکه منظور از دستمزدها فروش نیروی کار، و خریداری این نیرو توسط سرمایه‌دار است، هرچند در ظاهر ارزش اضافی تولید نمی‌کند، اما وقتی به استخدام یک مؤسسه حتی بطور مثال تئاتر در می‌آید، ایجادگر ارزش اضافه است. صاحب تئاتر سرمایه خود را به خاطر سرکوبی مردم بکار نمی‌اندازد، بلکه قبل از هر چیز هدف آن بنام آوردن ارزش اضافه است و با کارگرانی که در بخش خدمات کار می‌کنند، در مقابل فروش نیروی کارشان دستمزدها دریافت می‌کنند، این دستمزدها شامل کار لازم و کار اضافی است. که دومی ایجادگر یا همان ارزش اضافه است در این تحلیل اقتصادی از سیاست و یا گرایش سیاسی ایندولولوژیکی قشرها و لایه‌های طبقه مزره بستان و یا کسانی که در مقابل فروش نیروی کار (چه پلی و چه فکری) دستمزدها دریافت می‌کنند صرف نظر می‌شود. در اینجا به این موضوع نمی‌پردازیم که قشر بالایی کارکنان مؤسسات دولتی و خصوصی از سیاست بورژوازی دفاع می‌کنند و یا به آن پیوسته اند، چون قشرهای بالایی کارمندان و بوروکراسی کارگری با اشرافیت کارگری که رهبران سندیکا نیز در می‌گیرند بنوعی خود نقش سیاسی سهمی بازی می‌کنند. کارمندان عالی‌رتبه و یا حتی کارمندان دون پایه بر خلاف کارگران (نه کارگران اشرافی) از نظر ایندولولوژیکی و گرایش‌های سیاسی نمی‌توانند بفرق ملحق شدن به بورژوازی بیفتند و از سیاستهای بورژوازی پشتیبانی می‌کنند این قشر و یا کارمندان عالی‌رتبه و کارگران سرمایه اکنون همان کاری را انجام می‌دهند که در آغاز

دیدگاهها:

آیا مبارزات سندیکائی در جهت افزایش سطح دستمزدها مؤثر بوده است؟

دیگر آشکارتر گردیده است و به همین جهت است که گروه‌های جنبش کارگری تشدید گردیده، چون کارگران چون کارگران توهمات خود را نسبت به ارگانها و نهادهای بورژوازی از دست می‌دهند و به مکانیسم پیچیده سندیکاها و اتحادیه‌ها و سیاست درآمدهای دولت بورژوازی که بطور نسبی در جهت کنترل تمایز یافته دولت بر دست آوردهای مبارزه طبقاتی بویژه در حیطه محلی مؤثر بوده است، می‌برند که اضافه و یا افزایش سطح دستمزدها بمعنای افزایش مالیاتها افزایش قیمت‌ها، و یا آخره ثابت نگهداشتن دستمزدها با آسمانه سقف سیاست درآمد دولت است.

اما قبل از اینکه به سیاست درآمدهای دولت بورژوازی و موضع سندیکاها در مقابل این سیاست بپردازیم، ضرورت روشن ساختن دستمزدها، درآمد ملی، و انواع دستمزدها احساس می‌گردد. چرا که دستمزدها دقیقاً در رابطه مستقیم با درآمد ناویژه ملی است. و درآمد ملی دقیقاً پایه و اساس سیاست دولتهای بورژوازی را تشکیل می‌دهد. چرا که با توزیع و توزیع مجدد درآمد ملی است که دستمزدها معنا و مفهوم می‌یابند.

دستمزدها و افزایش و یا کاهش آنها در کشورهای گوناگون نسبت به سطح رشد نیروهای مولد متفاوت است، شرایطی که ارزش نیروی کار را در هر کشور تعیین می‌کند، به شرایط تاریخی آن صورت بندی و سطح نیازمندها، مخارج کارآموزی، نقش کارزنان و کودکان، درجه بار آوری کار، شدت و شتاب کار، بهای کالاهای معرفی، سیستم مالیات‌ها، و با آخره به سیاست درآمدهای و دبستگی دارد. دستمزدها بصورت مزد بر حسب زمان، مزد بر حسب تعداد فرآورده تعیین می‌شود که تحت اشکال سیستم دستمزدها تجلی می‌یابد. نظام دستمزدها، مانند تاپلور، گانت، فورد، هالی، همه و همه در جهت افزایش ارزش اضافی هستند، با عبارت دیگر زمانی که سرمایه‌داران از افزایش دستمزدها

مبارزه سندیکائی یعنی مبارزه اقتصادی و محدود ساختن مبارزه طبقه کارگر به این مبارزه برده است. گرچه مبارزه اقتصادی خود یک مبارزه سیاسی نیز هست، اما هر مبارزه اقتصادی لزوماً باعث ارتقا آگاهی سیاسی طبقه کارگر نمی‌گردد. در این نامه قلمی سندیکاها و اتحادیه‌ها ماده ای به این مساله اختصاص داده شده است. با این مضمین که سندیکاها و اتحادیه‌ها حق دفاع در امور سیاسی را ندارند، و طبقه سندیکا عبارت از مبارزه اقتصادی است.

هر کس با کمترین آگاهی سیاسی در می‌یابد که دولت بورژوازی حراسی از مبارزه اقتصادی سندیکاها و اتحادیه‌ها ندارند، چون افزایش ۲ یا ۳ درصد حقوق اشرافیت کارگری که در رأس سندیکاها و اتحادیه‌ها قرار دارند، قابل جبران است. و حتی اگر افزایش دستمزدها شامل حال بخش وسیعی از کارگران شود. این افزایش می‌تواند با افزایش مالیاتها و بالا بردن نرخ اجتناس جبران شود. چیزی که قابل جبران نیست و نمی‌توان آنرا مهار کرد آگاهی سیاسی طبقه کارگر است، که مهار کردن آن برعهده نهادهای بورژوازی و ارگانهای سندیکائی واگذار گردیده.

در اکثر کشورهای سرمایه داری پیشرفته، احزاب سوسیال دمکرات و رفرمیست دوشادوش سندیکاها و اتحادیه‌ها حرکت می‌کنند. هدف رهبران این احزاب و نهادهای بورژوازی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر نیست، بلکه تمام سعی و کوشش آنها متوجه انجام اصلاحاتی در کادر جامعه سرمایه داری است و با این وصف و با چنین سیاستهایی طبقه کارگر نیازمند زمان طولانی بود تا به بی‌کفایتی رهبران اتحادیه‌ای و سندیکائی آگاهی یابد، و به این امر وقوف یابد که پا در مبارزه مه آلودی گذاشته است که توسط احزاب رفرمیست، سندیکاها و دولت بورژوازی ایجاد گردیده است. این امر اکنون بیش از هر زمان

دیدگاهها:

آیا مبارزه ضدبیماری در جهت ...

نون بیستم نریستوکراسی کارگری انجام می داد. این موضوع را بعداً در باره سیاست لیبقات اجتماعی و تغییر و تحولاتی که درون او طبقه اجتماعی با تضاد آشتی ناپذیر رخ داده است، بررسی خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که درآمد ناویژه ملی در توزیع و در توزیع مجدد چگونه یک طبقه را به لایه ها و خشرهای لوناگین تقسیم می کند. که هر طبقه را دچار تغییر و تحولی درونی می سازد.

همانطور که در بالا اشاره رفت، دستمزد تنها قسمتی از روزانه کار و یا در واقع مزد زمان کار لازم است ولی از آنجا می که دستمزد به معنای نادرست مزد کار تلقی شده است، این تصور بوجود می آید که مزد یعنی ارزش تمام ساعت کار است که پرداخت می شود. از این رو مارکس دستمزد را در جامعه سرمایه داری شکل خورشاوند ارزش یا بهای کار و یا نیروی کار نامیده است، مارکس می نویسد: دستمزد آن نیست که ظاهر آن باشد، یعنی ارزش، بهای نیروی کار یا دستمزد فقط شکلی قیاب دار برای ارزش کار یا نیروی کار است. لبق نظریه مارکسیستی، دستمزد عبارت از نامین حداقل نیازمندیهای کارگران یا جریان نیروی از دست رفته، با این تعریف دیگر قانون مزد شرافتمندانه ضدبیماری و تضادهای معنایی نخواهد داشت. ونه افزایش سطح دستمزدها، چرا؟ سیاست درآمدی دولت بورژوازی و یا انحصار دولتی و بخش خصوصی، مکمل مکانیسم دولت سرمایه داری است، سیاست درآمدی سیاستی است که منافع گوناگون و منافع طبقات مختلف جامعه سرمایه داری را بازناب می دهد، نقش این سیاست، کماله به سرمایه داران و تعیین حدود و ثغیر قولرداد کار، و جلوگیری از افزایش سطح دستمزدهاست و بالاخره بدست آوردن یک لبات نسبی در مورد قیمت ها، تشدید انباشت سرمایه و بدست آوردن ارزش اضافی بیشتر، بنا بر این در

شرایط کنونی، می توان سیاستهای دولت را در مورد درآمدی به قرار زیر فرموله کرد: اولاً در چه سطحی دستمزدها یا آسمانه یا سقف ثابت می تواند با سیاست درآمدی دولت تطبیق یابد، و دوماً اثر سیستم دستمزدها بر مشکلات اجتماعی و اقتصادی بطور عام، و سوماً نقش ضدبیماری و تضادهای کارگری در سیاست درآمدی دولت بورژوازی.

مشکل اساسی دولت‌های سرمایه داری کنونی، وقتی آشکار می گردد که تغییری در سمت و سوی سیاست درآمدی رخ دهد یا دولت‌ها درصده استورسازی درجه مؤثریت این سیاست بیایند. چون در این زمان مجموع ارگانهای دولتی و سیاست مؤسسات سرمایه داری مختل می گردد، در سمت دهی مختلط، و برنامه اقتصادی اجتماعی "طبیعی" یا "آسانی" امکان مشخص کردن یک عنصر بطور مجزا امکان ناپذیر است. این تغییر سمت و سوی سیاسی که معمولاً با سیاست درآمدی دولت و توسط اهرمهای سنتی، وصول مالیات و قایل به افزودن مالیات و امور مالی و پولی و برنامه اقتصادی که در حال جایگزین شدن است، اما هنوز جایگزین نشده و دیگر سوه دهندهای تنظیمی دولت در رابطه است. یا به زبان ساده تر، افزایش سطح دستمزدها بر روی تمام ارگانهای دولتی تأثیر می گذارد. بنابراین برای بدست آوردن یک ارزیابی عمری از نتایج تنظیم دستمزدها در چارچوب سیاست درآمدی، باید از اینجا آغاز شود که: هیچکس بطور روشن و واضح نمی تواند مدلل کند که چگونه دستمزدها بدون سیاست درآمد دولت افزایش می یابد، یا به عبارت بهتر هیچ کس نمی تواند از افزایش دستمزد صحبت کند، مگر اینکه سیاست درآمدی دولت سرمایه داری را تحلیل کند. هیچکس نمی تواند طرح اولیه و یا پیلان مشخص از تنظیم دستمزدها بدست دهد، چرا که این پیلان با قدرت و منافع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی طبقات مختلف اجتماعی درهم ریخته شده است. چرا؟ چون درآمد ناویژه ملی مجموع ثروت مادی تولید شده فضا در عرض یک سال است، از این درآمد با تولید اجتماعی بخشی جایگزین سرمایه ثابت می

سیاست‌های سرمایه داری

شود، زیرا این ارزشی است که از وسائل تولید به کالاهای تازه منتقل گردد است. یا بقول مارکس "شکل اجتماعی روند تولید هر چه باشد این نکته مسلم است که روند مزبور باید استوار داشته باشد یا به عبارت دیگر همواره همان مراحل را از نو طی کند، هم چنانکه جامعه نمی تواند از مصرف کردن سرمایه‌زندان همان قسم بجا بماند تولید متوقف کند" یا بطور خلاصه شرایط تولید در عین حال شرایط تجدید تولید نیز هست، اگر تولید شکل سرمایه داری یا سرمایه داری وابسته داشته باشد تجدید تولید داری نیز داری همان شکل خواهد بود، این تجدید تولید و یا این انقلام از مجموع تولید سالانه جدا می شود و از تو در پروسه تولید جایگزین می گردد، پس مقدار مشخصی از محصول با درآمد ناویژه ملی به تولید تعلق دارد. قسمتی از تولید اجتماعی که باقی می ماند ارزش چهلندی است که طی یکسال بمرور آمده است، این قسمت از تولید اجتماعی ناویژه درآمد ملی جامعه سرمایه داری است. درآمد ملی توسط کسانی بمرور می آید که در حوزه تولید مادی یعنی صنعت، کشاورزی، ساختمان، حمل و نقل و غیره کار می کنند، به سخن دیگر درآمد ملی بوسیله کارگران، دهقانان و روشنفکرانی که مستقیماً در حوزه تولید مادی بکار گماشته شده‌اند تولید می گردد. در حوزه غیر مولد هیچ گونه درآمدی تولید نمی شود. این حوزه شامل دستگاه دولت سیستم اعتباری، تجارت (به استثنای عملیات تجاری که ادامه و دنباله روند تولید و به حوزه گردش اختصاص دارد)، ارتش، مؤسسات بهداشتی، سینما، تئاتر و غیره را شامل می گردد. تمام هزینه‌هایی که در این رشته صرف می شود از محل درآمد ملی و یا همان ارزش توبینی که در حوزه تولید بمرور آمده تامین می گردد این ارزش توبین و یا درآمد ناویژه ملی در نظام سرمایه داری بر مبنای طبقاتی و در جهت مصالح طبقه استثمارگر یا صاحبان ابزار تولید توزیع می گردد. بین توزیع اولیه و توزیع ثانویه درآمدی باید قائل به تفکیک شد. توزیع

دیدگاهها:

آنها مبارزه سندیکائی در جهت ...

نخستین درامد ملی عبارت از توزیع آن میان سرمایه داران و کارگران مزدبگیر است. سرمایه داران لزش اضافه و کارگران مزد دریافت می دارند. لزش اضافه و با این ارزش ترین خلق شده توسط نیروی کار ابتدا میان صاحبان صنایع، بازرگانان بانکداران و مالکین بزرگ زمین توزیع می شود. و پس از آنکه نخستین توزیع میان جناحهای مختلف سرمایه داری و کارگران تقسیم شد، یک توزیع ثانویه یا مجدد و نیز در پی توزیع نخستین می آید که بهتر است آنرا بوجه هائی تلقی کنیم که دولت بورژوازی برای برنامه های بهداشتی، فرهنگی نظامی و ... اختصاص می دهد. اگرچه بوجه های بخشی از طریق مالیات های مستقیم و غیر مستقیم تأمین می گردد که در توزیع مجدد در راه مصالح طبقه حاکمه مصرف می شود، این بوجه ها که سرچشمه اصلی اش مالیات هاست از مزدی که کارگران دریافت می کنند کم می شود، خواه بصورت مالیات بر درآمد و خواه مالیات بر کالاها. بدین طریق قسمتی از درآمد ملی و یا سهمی که کارگران دریافت می کنند در واقع کاهش می یابد چون خصلت طبقاتی توزیع درآمد ملی در نظام سرمایه داری موجب می گردد که قدرت خرید کارگران و انتشار مزد بگیر از فرهنگ رو بتراید و رو به رشد و افزایش تولید عقب بماند، چیزی که پایه اساسی مبارزه طبقاتی و بحران های اقتصادی را تشکیل می دهد و دولت بورژوازی و سیاست درآمدهای آن سعی در تخفیف دادن آن با رفم دارند، رفرمهایی که در یک مقطع زمانی صورت می گیرد در شرایط سکون و رکود اجتماعی به شکل دیگری و با آهنگ رشد اقتصادی و بازدهی نیروی کار پس گرفته میشود و این امر نیز توسط داده های آماری در مورد درآمد ملی که بهیچ وجه نمی توانند مدعی بیان حتی نسبی باشند صورت می گیرد. آمارهای انتشار یافته انحصار جهان عمومی هستند، که خود را بصورت مقایسه میان آرزوها و واقعیات

جلوه گر می سازند و از سری دیگر درآمد ملی با روش اقتصاد سیاسی بورژوازی به معنای پنهان ساختن جنبه طبقاتی تولید و توزیع درآمد ملی است. از نقطه نظر منافع طبقات مسلط، گرچه در زمان کوتاه نتایجی در مورد رشد اقتصادی انتشار می یابد، اما این لرقام با یک متغیر خالصاً محدود، و در زیر یک شکل کاملاً متجمد شده و گاه تحت فشارهای سخت طبقاتی، سیاست درآمدها به اجرا گذارده می شود. در این شرایط است که اعتصابات در هم شکسته می شود، دولت به هر وسیله از افزایش دستمزدها جلوگیری می کند این عملکرد دولت در واقع بیان گر این است که که تغییر اسمی مزدها با قانون عمومی و پرنسب های سیاست در آمد دولت در تطابق نیست، و افزایش سطح دستمزدها از سقف و آسمانه سیاست درآمدها تجاوز می کند و یا بهتر از سهمی که برای این طبقه در نظر گرفته شده است فراتر می رود. البته این مساله بستگی به تشکیل طبقه کارگر و عمل قطعی او دارد، چرا که نتایج مستقیم سیاست درآمدها با توزیع نخستین درامد ملی بسته به تغییر و تحول مبارزه میان کار و سرمایه، میان دولت یا مکانیسم عملکردهای دولت یعنی دستگاههای اجرایی و محافظت کننده و از جمله اتحادیه ها و سندیکاها دارد. طبقه کارگر دارد اکنون به تدریج می فهمد که پا در مبارزه ای مه آلودی گذاشته است که توسط اجواب، سندیکاها و دولت بورژوازی ایجاد گردیده است، زیرا در عمل، مکانیسم پیچیده سیاست درآمدهای دولت و عمل پیچیده سندیکائی را که در جهت کنترل تمرکز یافته بر دست آوردهای مبارزه طبقاتی پیروزه در حیطه محلی مؤثر بوده و تحقق یافته است در می یابد. کوشش های دولت بورژوازی در جهت تفرّد بر سندیکاها و اتحادیه ها و قراردادهای کار بعد از جنگ جهانی دوم بنام فدراسیون جهانی کار انجام گرفت و نشان داد که خود سرمایه داران بهتر از کارگران سندیکاها را به رسمیت می شناسند و اگر تا قبل از جنگ جهانی اول بخش های تولیدی و یا صنایع سنگین بنا بر قانون کلی و با استفاده از

اصل "من آقای خانه هستم" نه سندیکا را به رسمیت می شناختند و نه نماینده کارگران را و با آنها قراردادی هم در باره مزدها امضا نمی کردند و شرایط کار را بدون فرار داد کتبی به کارگران دهکته می کردند بعد از جنگ جهانی دوم خود به عنوان هواداران پر و پاقرص سندیکاها درآمدند و این و لرگانها و نهادها را در خدمت گرفتند، بازی سیاست درآمدها خود مقدمه افزایش دستمزدها، و افزایش دستمزدها خود نانی بارآوری کار و رشد تکنولوژی و ابزار کار بود. بارآوری کار و رشد تکنولوژی، با ترقی قتی، بازدهی آنها بشکل سریع بالا برد. از پایان جنگ جهانی اول تا کنون بازدهی کار بطور یقین ۷۰-۸۰ درصد افزایش یافته است، هفته کار از ۴۸ ساعت در بعضی بخش ها به ۳۵ ساعت و با ۴۰ ساعت افزایش یافته است، در صورتی که لزش اضافی در زمان کنونی اش بیش از ۶۰ درصد نسبت به همین مقدار افزایش یافته است زیرا هرچه ساعت کار کوتاه تر گردد، به همان نسبت افزایش لزش اضافی بیشتر است. به بیان دیگر لزش اضافی با زمان کار نسبت معکوس دارد. و بدلیل همین افزایش لزش اضافی و منافع دلقم التزاید است که می تواند بیش از پیش فشر انشرفیت کارگری و رهبران سندیکائی را خریداری کند، البته بسیاری از مبارزه طبقاتی را به حساب مبارزه سندیکائی و اتحادیه می گورند، و معتقدند که این سندیکا و یا اتحادیه های کارگری بوده اند که به فرض بازنشستگی و قانون بازنشستگی را برای طبقه کارگر بدست آوردند البته در صورتی که طرف دیگر یعنی سیاست دولت های بورژوازی در رابطه با این خدمت در نظر بگیریم سیاست بازنشستگی قبل از آنکه خدمتی به طبقه کارگر باشد، خدمتی به طبقه حاکم در جهت انباشت سرمایه است. چرا؟ به تاریخ پیدایش سیاست بازنشستگی مراجعه می کنیم و در آنها می خوانیم: - قبل از جنگ جهانی دوم بازنشستگی و حق بیمه اجتماعی مخلود به رؤسا، سیاستمداران بخش دولتی و خصوصی بود در سال ۱۹۴۶ اتحادیه های ذغال سنگ و معادن تصمیم گرفتند هر ماه ۱۰۰ دلار تحت نام بازنشستگی و یا بیمه اجتماعی

دیدگاهها:

آیا مبارزه سندیکائی در جهت ...

بپردازند، در سال ۱۹۴۹ به کمیسیون از بازرسان کارخانجات فلز کاری این قانون را تأیید کردند و در همین سال انور مصیبل سازی خود مذاکرائی را در مورد برنامه ۱۰۰ دلاری آغاز و این برنامه بدون دخالت کارگران به تصویب رسید و تقریباً ۲۳ میلیون کارگر را تحت پوشش قرار داد با یک معاسبه ساده ۲۳ میلیون کارگر در ماه حدود دو میلیارد و سیصد میلیون دلار می پرداختند که خود این سرمایه عظیم پایه و اساس بانک بین المللی پول گرفت. هر چند از نقطه نظر صوری کارگران فقط قسمتی از مزد هفتگی یا ماهانه خود را برای هزینه بیمه اجتماعی و بازنشستگی پرداخت می کنند، ولی در حقیقت طبقه کارگر علاوه بر این سرمایه عظیمی که پرداخت می کند مبلغ هنگفتی دیگر به شکل عوارض، مالیات مستقیم و غیر مستقیم که صدها برابر بیش از کمک های دریافتی است می پردازد، در این جا سترالی مطرح می شود و آن اینکه آیا سرمایه دتلرین مفاطر آسایش واقعی طبقه کارگر نیازمندی های ابتدائی آنها رفع می کنند؟ مسلماً جواب منفی است، چون اولاً رفع نیازمندیهای طبقه کارگر از نظر اقتصادی یعنی تمهید تولید ترمال نیروی کار، و دوماً این رفع نیازمندیها خود بیانگر امر قانون بنی رشد تاریخی جامعه است، و ثانیاً در جامعه ای که تولید بصورت گسترده انجام می گیرد نمی تواند بدون مصرف باقی بماند، بنابراین این تولید مصرف را ایجاد می کند: (الف) با ایجاد مواد و مصالحی برای مصرف (ب) با تعیین روش مصرف (ج) با ایجاد فرآورد ه ها، نخست به عنوان لشیأ مصرفی، به شکل نیازی که مصرف کننده حس می کند، پس تولید، موضوع مصرف، روش مصرف و انگیزه مصرف را ایجاد می کند، ضمن آنکه مصرف هم بنویه خود پراگتیستی قابل تولید کننده و ایجاد نیازی مطلوب در او، بر تولید تأثیر می گذارد، ولی

از سوی دیگر برای برآوردن این نیاز مطلوب باید قدرت خریدی موجود باشد، قدرت خریدی که دقیقاً در رابطه مستقیم با دستمزد اسمی کارگران است. و زمانی که این قدرت خرید را مورد تحلیل قرار دهیم در سی باقیم که افزایش دستمزد به هیچ وجه وجود ندارد. بطور مثال اگر قدرت خرید یک کارگر متوسط (متاهل، دارای دو فرزند، با سابقه کار ۱۱ سال) را مورد مطالعه قرار دهیم، این کارگر در سال ۱۹۷۳ دستمزدی برابر با ۳۲،۷۸ لیر استرلینگ دریافت می کرد، با افزایش سطح دستمزدها، بنابراین قیمتها و سپس مالیات بر درآمد از حدود ۵،۲۷ به ۱۲،۴۹ لیره استرلینگ افزایش یافت و سطح زندگی و قدرت خرید کارگران در همان حدی باقی ماند که با سقف و یا آسمانه سیاست در آمد دولت انطباق داشت. در مواقعی دیگر افزایش قیمتها ایجاد می کند که به دستمزدها افزوده شود یعنی ارزش پولی یا حداقل نیازمندیهای طبقه کارگر انطباق ندارد، در این زمان افزایش دستمزد به معنای جبران ارزش پولی از دست رفته است، یک اقتصاد دین در این مورد می گوید: دستمزد کارگران در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم برابر با حداقل نیازمندی ها بود، طوری که ۱ مارک قدرت خریدی مساوی ۶ مارک یا ۱۵ مارک امروزی داشت بنابر این اگر دستمزد کارگران ۶ یا ۱۰ برابر بیشتر از قبل از جنگ جهانی دوم است به این معنی نیست که دستمزد افزایش یافته است، بلکه این قدرت پول های کاهش یافته است که امروز بصورت چند برابر خود را نمایان می سازد یا به عبارت بهتر ۱۵۰۰ مارک آلمان امروز دارای قدرت خریدی است که به فرض ۳۰۰ مارک قبل از جنگ جهانی دوم داشت در تحلیل گرایش تنزل سطح دستمزد یک سلسله فاکتورها عمل می کند که باید آنها در نظر گرفت و مورد توجه قرار داد و همین فاکتورهاست که نشان می دهد سندیکاهای قادر نیستند در جهت افزایش دستمزدها مبارزه کنند. مزد پولی از خصوصیات شیوه تولید رشد یافته سرمایه داری یا مزد اسمی که در پول بیان می شود، این دستمزد و مبلغ پولی است که کارگر در ازای فروش کار و

با نیروی کارش به سرمایه دار دریافت می کند، مزد اسمی قی نفسه معیار کامل سطح دستمزد واقعی کارگر نیست، مثلاً ممکن است مزد اسمی تغییر یابد در حالیکه همزمان با آن بهای کالاهای مصرفی و مالیاتها افزایش یابند بطوری که مزد واقعی کاهش یابد حتی ممکن است دستمزد با افزایش مزد اسمی کاهش یابد و این هنگامی است که هزینه زندگی در همان مرتبه سریعتر از افزایش مزد اسمی ترقی کند. مزد واقعی نشان می دهد که کارگران در ازای مزد پولی خود چه مقدار و چه نوع کالاهای مصرفی و مزایای خدمات اجتماعی را می توانند خریداری کنند. در تعیین واقعی مزد واقعی کارگر نیز مانند مزد اسمی باید فاکتورهائی را مورد توجه قرار داد، حداقل مزد اسمی، میزان بهای کالاهای مصرفی، میزان اجاره بهای مسکن، میزان مالیاتها که بر کارگران تحمیل می شود، طول روزانه کار، درجه شدت و شتاب کار، کسر دستمزد در موقع کوتاه کردن ساعات کار و بالاخره تعداد بیکاران و کم کاران که به هزینه طبقه کارگر زندگی می کنند، با توجه به سطح نازل دستمزدها (نسبت به بازآوری کار و سرمایه و درآمدهای ملی کشورهای سرمایه داری پیشرفته) لرقی مداوم هزینه زندگی و افزایش بیکاری، دستمزدها در سرمایه داری برای حداقل نیازمندیهای زندگی اکثریت کارگران کافی نیست، ترقی هزینه زندگی و همزمان گایت نگهداشتن دستمزدها (یعنی بازتولید نیروی کار) و ترقی بهای کالاهای مورد نیاز مردم یکی از مشخصات سرمایه داری است. با توجه به مسائل ذکر شده و بررسی سیاست= درآمدهای دولت، و باارقاق قیمتها و مالیاتها دیگر جانی برای اضافه دستمزد یا مبارزه برای افزایش سطح دستمزدها باقی نماند. طبقه کارگر سهمی را باید از درآمد ملی به خود اختصاص دهد این قانون توسط توزیع و باز توزیع درآمد ملی تعیین می گردد، و هیچ گاه از سهمی که برای این طبقه تعیین شده فراتر نخواهد رفت مگر اینکه مبارزه اقتصادی راقا سطح مبارزه سیاسی ارتقا دهند اولیث تأیید را به زبانه دان تاریخ بفرستند، تنها راه همین است و پس هیچ راه دیگری وجود ندارد.

فرامرز

دیدگاهها: مدل سوئدی

طبیعی است که نظرات مطروحه دیدگاه نویسنده مقاله است و نشریه سوسیالیسم مسئولیتی در قبال آن ندارد.

مدل سوئدی

مدل سوئدی معمولا به روش های مختلف تعریف میشود.

اغلب سوئد بطور کلی کشوری "میانه رو" نامیده میشود. بعنوان مثال يك روزنامه نگار آمریکائی در سال ۱۹۳۶ کتابی با عنوان "سوئد - راه میانه" منتشر کرد. گاهی برنامه رفاه اجتماعی که سال ۱۹۳۰ آغاز شد مورد تأکید قرار می گیرد. در اوج پیشرفت این برنامه (سالهای ۱۹۷۰) سوئدتها توانستند بدون در نظر گرفته شدن وضعیت استخدام و تعلق طبقاتی و موقعیت خانوادگی یا محل سکونت در کشور و غیره روی حق بازنشستگی و حقوق زمان بیکاری یا بیماری و آموزش مناسب شامل حق باز آموزی و سهمیه برای کودکان و ... حساب کنند.

از نقطه نظر دیگر مدل سوئدی همکاری موفقیت آمیز میان کار و سرمایه است که توسط دهه ۱۹۳۰ پا گرفت و تا آغاز دهه ی هشتاد گسپخته نشد. این همکاری را معمولا پیدایش يك بالاتس قدرت در جامعه سوئد تعریف

میکند. (طبق این تعریف) دو قدرت متقابل - کار و سرمایه - همکاری عقلانی را بر مخالفت و تراشگر ترجیح دادند.

من در این مقاله میخواهم روی نقطه نظر بخصوصی، در این رابطه تمرکز قانم. نقطه نظری که از سری بسیاری وثایقه هسته مرکزی این مدل درك میشود. این نقطه نظر از جمله بخاطر در برداشتن آغاز گاه تئوری - اقتصادی جالب است. چیزی که برابر نهاد اقتصاد بازر و اقتصاد برنامه ریزی شوروی تلقی شد. و باکینزما نیسم سنتی نیز در نقاط اساسی قایز دارد.

در ضمن تشریح چگونگی عملکرد این مدل میخواهم به چند شرط مهم و لازم آن اشاره کنم.

۱- قبل از پایان سالهای ۱۸۰۰ سوئد صنعتی شدنی سریع و موفقیت آمیز و رشد پیروزمندانه ای را از سر گذرانده بود و در سالهای ۱۹۶۰ از يك کشور فقیر کشاورزی به ثروتمندترین کشور جهان با تقسیم ذر آمدنی پیشرفته و مزایای اجتماعی مترقی تبدیل شده بود. نخست پیشرفت اقتصادی يك پیشینه و شرط لازم برای مدل در يك دوره بود و سپس پیشرفت یعنی خود از مدل تأثیر گرفت.

۲- در خلال تحول صنعتی شدن يك جنبش کارگری قوی پدیدار شد که عبارت بود از

همکاری نزدیک يك حزب سیاسی و يك تشکیلات اتحادیه ای. این جنبش کارگری از مارکسیسم فاصله گرفت و بسری يك استراتژی رفرمیستی و پراگماتیستی جهت گیری نمود. جریانات فکری آنارشیستی و سندیکالیستی رد شد و کمونیسم زمانانه مورد مخالفت قرار گرفت.

دلیل استحکام جنبش کارگری سوئد بکنستی آن بود و بعنوان مثال بررسیله گروهبندهای مذهبی، با نژادی تقسیم بندی نمی شد. باید گفت بعنوان يك مسئله مهم سطح تشکل در مقایسه بین المللی از میزان قابل توجهی برخوردار بود.

۳- در مقایسه با اتحادیه های کارگری دیگر دو سنت مهم بین سوئدتها تکامل یافت. اول پذیرش عقلانی نمودن تقریبا سریع صنایع بوقع پیوست زمانهای تحول صنعتی (از دست دادن کار نزد گروهی از کارگران و شرایط جنید کار) بررسیله يك قدرت رقابت صنعتی جهانی که توانست شغل را برای همه تأمین کند و برای مدت مندی حقوق خوبی پرداخت نماید خفتی شد. دیگر آنکه يك تعاون در سیاست دستزدها رعایت شد. این تعاون شامل تنها کارگران يك محل کار نمی شد بلکه در اساس تمام اجتماع حقوق بگیران را در سراسر کشور شامل می شد. به این طریق اتحادیه کارگران سوئد وظیفه ای فراتر از اتحادیه های معمول در کشور های دیگر بعهده گرفت.

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز نموده و رسید بانکی آنرا به

آدرس ما ارسال دارید

Dj.Argant

KTO : 32325118

BLZ : 25050180

StadtsparKasse Hannover
Germany

جهت مکاتبه با ما با آدرس زیر تماس بگیرید:

POSTFACH

NR: 412

30004 HANNOVER

GERMANNY

زنده باد سوسیالیسم